

توصیه‌هایی به نویسندگان جوان

ارسکین کالدول

ترجمه سعید الیاسی بروجنی

چه بسا بسیاری از کسانی که در طول سالها به فراگیری هنر نویسندگی پرداخته‌اند معتقدند کسانی که مشتاقانه تن به تحمل سختیها می‌سپارند، همانهایی هستند که اغلب به عنوان نویسندگان خلاق مشهور می‌شوند. احمقانه خواهد بود اگر تصور کنیم کسی که کمر به نوشتن می‌بندد حتماً باید بی‌پول و بینوا باشد. حقیقت این است که آرزوی نویسنده بودن از يك روح ستیزه‌جو نشأت می‌گیرد و مرد یا زن را وادار به تلاش در استیلا بر آنچه که در راه موفقیت او مانع ایجاد کرده است می‌کند. فقر و گرسنگی بیشتر از ثروت و آسایش سمبلیک و واقعی‌اند و نویسنده جوان هنگامی که استیلاي تدریجی خویش بر فقر و گرسنگی را می‌بیند ترغیب به تلاش بیشتری می‌شود. همین شخص با همین استعداد اما متولد شده در محیطی ثروتمند، به ندرت می‌تواند روح ستیزه‌جویی خود را به سوی همان هدف (کسب موفقیت و شهرت به عنوان نویسنده ادبی) پیش ببرد. در نظر اکثر نویسندگان (اعم از ثروتمند یا فقیر) دستمزد انجام يك کار، اول انگیزه‌ای برای باز هم نوشتن و دوم به دست آوردن پول است.

من صراحتاً کسی را که ادعا می‌کند فرصت کافی برای نوشتن ندارد یا نوشته‌اش موردپسند سردبیر مجله‌ها واقع نشده است دلسرد می‌کنم. چنین برخوردی شاید در نگاه اول فاقد حس همدردی به نظر برسد، اما تصور می‌کنم که درست، بی‌غل و غش، و از روی واقع‌بینی باشد، در نتیجه مفیدتر از تشویق به خاطر دلخوش کردن بیهوده او خواهد بود. بیشتر نویسندگان جوان (شاید ناآگاهانه) دنبال بهانه‌هایی هستند تا از تلاش و تقلا برای رسیدن به موفقیت طفره برونند. اینان زندگی آسوده‌تری خواهند داشت و با حرفه دیگری غیر از نویسندگی، انسانهای مفیدتری برای جامعه خویش خواهند شد. کسی که اشتیاق نوشتن دارد همواره دنبال فرصت مناسب است. آنهایی که دنبال این فرصت نیستند معمولاً دلبستگیهای دیگری دارند که برایشان خوشایندتر است، خواه از این موضوع آگاه باشند یا نباشند.

خیلی از کسانی که سعی می‌کنند داستان بنویسند (چه برای سرگرمی یا به عنوان حرفه اصلی) اگر درك بهتری از ماهیت آنچه سعی در انجامش دارند می‌داشتند، کارشان با موفقیت بیشتری قرین می‌شد. تعاریف زیادی برای داستان هست. تعریفی که من برای رمان یا داستان کوتاه دارم این است: «يك قصه خیالی بامعنا و جذاب که توجه خواننده را جلب کند و تأثیر عمیق و دیرپایی بر ذهن او داشته باشد». شاید قصه‌گویی هم باشند که به اصطلاح ذاتاً با استعداد به دنیا می‌آیند، اما من معتقدم بیشتر داستان‌نویسان توان خلق يك داستان درست و کامل (که بیشتر مورد پسند دیگران قرار گیرد تا نویسنده‌اش) را با تلاش و

هر کسی که زندگی‌اش را وقف داستان‌نویسی می‌کند، شاید زمانی از خود پرسیده باشد چرا به جای اینکه نویسنده بشود هنر پیشه، کارمند بانک، یا فروشنده کفش نشده است. کسی که ادعا می‌کند آرزو دارد نویسنده بشود، هر وقت سراغ نویسنده‌ای می‌رود تا توصیه و کمکی از او بخواهد، معمولاً سوالهایی از او می‌پرسد. دو سوال را بیشتر از بقیه (چه کتبی چه شفاهی) از من می‌پرسند:

۱. يك داستان را چطور می‌نویسید؟

۲. چطور داستان‌تان را به چاپ می‌رسانید؟

بعد از این همه سال، هنوز نمی‌دانم چطور به این سوالها جواب بدهم تا نویسندگان مشتاق و جوان، و هم خوانندگان کنجکاو را به طور کامل خشنود کرده باشم. ظاهراً بیشتر آنان فکر می‌کنند من رازی را از آنها پنهان می‌کنم، چرا که پاسخ من تنها معدودی از آنها را قانع می‌کند. معمولاً جواب من این است: «تجربه من می‌گوید بهترین راه فراگیری نویسندگی نوشتن است و بهترین راه به چاپ رساندن يك داستان، ارسال آن برای مجله‌ای است که سر دبیرش داستان شما را چاپ کند».

زنان خانه‌دار در تگزاس، رانندگان تاکسی در اوهایو، دانشجویان نبراسکا، و کارمندان در کالیفرنیا همه کسانی که چنین پاسخی را از من دریافت کرده‌اند گله می‌کنند که من در دادن اطلاعات صریح و مفصل در مورد «چگونگی» نوشتن و چاپ، کوتاهی کرده‌ام. شاید علت اینکه من نویسنده موفق هستم این باشد که فکر می‌کنم يك نوشته خلاق ناشی از انگیزش حالت خاصی از ذهن است و معتقدم تنها کسانی که با این ویژگی به دنیا می‌آیند یا کسانی که این انگیزه توصیف‌ناپذیر را با مطرح کردن خویش با چاپ آثارشان به دست می‌آورند، توان این کار را دارند.

این حالت ذهن (من این نام را برایش گذاشته‌ام) يك اشتیاق یا میل تقریباً غیرقابل کنترلی است که از هر راهی در طلب انجام این کار است. خواهشی است که همچون نیاز جسمانی آدمیان برای خوردن و آشامیدن نمی‌تواند انکار شود. درجه این حالت ذهن، شخص را تا بدان حد به جلو می‌راند که آرزو می‌کند تا رسیدن به هدف آگاه یا نیمه‌آگاه خود در زندگی به پیش برود. شدت و ضعف این حالت ذهن، میزان موفقیت و شکست خواهد بود. افراد زیادی تن به تحمل تقریباً تمامی مصایب بشری می‌سپارند تا بیاموزند چگونه با موفقیت بنویسند، ولی دیگران به سادگی دلسرد شده به دنبال توجیه منطقی برای رها کردن این کار (نویسندگی) و روی آوردن به کار دیگری هستند. در میان این دو غایت کسانی هم هستند (و البته در مقیاسی وسیعتر) که آرزو می‌کنند نویسنده بشوند، اما هنوز توان لازم را برای رسیدن به موفقیت ندارند.

«... بیشتر از يك ماشین تایپ»



گوناگونند. مردان و زنانی که در خواهند یافت یکی از رموز نوشتن یاد گرفتن چگونگی بیان افکار و احساسات نهفته است. مردان و زنانی که به تجربه خویش در نوشتن داستان آن قدر ادامه می دهند تا داستانهایی چنان عالی بیافرینند که خوانندگان اشتیاق خواندن آنها و مجلات تمایل چاپ آنها را داشته باشند.

به نظر من در فراگیری هنر نویسندگی، چند مرحله حیاتی و مهم وجود دارد.

اول: یاد گرفتن مفهوم واژه‌ها و استفاده از آنهاست.

دوم: یادگیری ترکیب جملاتی است که بتوانند اندیشه‌های موردنظر را منتقل کنند.

سوم: داشتن چیزی باارزش برای گفتن است، قبل از اینکه شروع به نوشتن داستان کنیم.

چهارم: یادگرفتن چگونگی به کارگیری نیروی احساسی است که یک داستان برای ایجاد تاثیر دیرپای بر ذهن خواننده احتیاج دارد.

با وجود این، تا زمانی که داستانهایی شما در چنگ ناشر یا زیر چاپ باشند، داستانهایی کامل و پایان یافته به حساب نمی آیند. همیشه جایی

برای یک نویسنده خوب دیگر در آن اوج وجود دارد و بهترین راه رسیدن به آن، از پایین شروع کردن است. اگر دوست ندارید از پایین شروع

کنید، احتمالاً کار نوشتن را به عنوان یک حرفه به طور خاص مد نظر ندارید. هزاران هفته‌نامه، روزنامه‌های تجاری، مجله‌های کوچک و

بزرگ، و نشریات تخصصی از هر نوع وجود دارد. پس چندان هم دور از انتظار نیست اگر بپذیریم که هر کسی با حوصله و قاطعیت کافی و

البته تا حدی هم توان نوشتن می تواند از میان این همه نشریه موافقت یکی از آنها را جلب کند. اگر به چاپ رساندن نوشته‌هایتان کار مهمی در

زندگی شما محسوب می شود، انتشار و چاپ آنها بدون اینکه اهمیت داشته باشد کجا چاپ می شود نظر شما را تأمین خواهد کرد. اگر نوشته

شما موردپسند خوانندگان هم قرار بگیرد، آن گاه در می یابید سردبیران مجله یا نشریات زیادی خواهند بود که با کمال میل شما را تا رسیدن به

اوج یاری خواهند کرد.

توصیه‌ای که من برای یک نویسنده جوان دارم این است: «خودت را برای نویسندگی شایسته و درخور بدان. هر کس که رزری موفقیت در

کار خویش را دارد، تحمل یک دوره کارآموزی را بر خود هموار خواهد کرد. دکترها، وکلا، نانوایان، آرایشگران، مکانیکها، مهندسان، و کارگران

چاپ همه به کمک یک تجربه کار خویش را فرا می گیرند، چرا نویسندگان نباید این طور باشند؟»

پشتکار یا با آموزشهای آگاهانه کسب می کنند. هر چه این داستان مورد توجه افراد بیشتری قرار گیرد، احتمال اینکه یکی از خوانندگان سردبیر مجله‌ای باشد بیشتر خواهد شد.

شاید تمامی نویسندگان تا اندازه‌ای استعداد نژادی داشته باشند،

حتی اگر این استعداد بیشتر از داشتن توان عقلانی برای تشخیص یک واژه از واژه دیگر نباشد، اما در این مسئله که کسی بتواند بدون طی

کردن دوره شاگردی کوتاه مدت یا بلند مدت داستان یا رمانی را منتشر کرده به واسطه آن افتخاری برای خود کسب کند، جای تردید است. این

فاصله زمانی یادگیری فن داستان‌نویسی، همراه با حالت خاص ذهن که باعث می شود شخص داستان‌نویس موفقی بار بیاید، در صورتی

نتیجه خواهد داد که نویسنده ذوق داستان‌نویسی داشته باشد. شاید این کفه ترازو یعنی بی حوصلگی، تلمذ ناکافی، و نداشتن میل و علاقه

نشستن روزها و سالها در پشت ماشین تایپ، از کفه دیگر یعنی حالت جدی ذهن و آرزوی موفقیت سنگینتر باشد. وقتی چنین وضعیتی پیش

می آید، با اینکه آرزوی نوشتن هنوز وجود دارد، اما توان نوشتن ضعیف و بی اثر است در نتیجه جز عجز و ناکامی چیزی در پی نخواهد داشت.

امروزه داستانهایی و رمانهایی نوشته می شود و در آینده نیز نوشته خواهد شد. بسیاری از نویسندگان جدید مردان و زنانی با سنین